اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت صدم)

خفتگان غار

۱. اصحاب کهف و رقیم:

خدای مهربان، نشانه های زیادی برای بیدار کردن مردم گذاشته است. خفتگان غار ؛ نمونه ای از آیات و نشانه های خداست که مردم را از خواب غفلت بیدار میکند. قرآن برای اولین بار اخبار و نکاتی را در متن خود بیان میکند که سرنوشت ما در گرو فهم این اخبار و نکات قرآنی است. خدای مهربان و حکیم در سوره کهف، از دو گروه داخل غار صحبت میکند که تابحال کسی توجه نکرده است. خدا در آیه از دو گروه با عناوین اصحاب کهف و اصحاب رقیم یاد میکند (أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ**). کسانی که این داستان را خوانده اند، معمولا از یک گروه داخل غار صحبت میکنند ولی قرآن از دو گروه داخل غار صحبت میکند.**

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾
مگر پنداشتی اصحاب کهف و رقیم [=خفتگان غار لوحه دار] از آیات ما شگفت بوده است (۹)

این افراد همگی کم سن و سال و جوان و حتی نوجوان بوده اند. این از معدود داستانهایی است که زندگی جوانان و نوجوانان مومن را بیان میکند. طبق فرموده آیه، آنان از خدا رشد و بلوغ روحی میخواهند (وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا). **معمولا کودکان و نوجوانان دوست دارند که از نظر جسمی رشد کنند ولی کمتر کودک و نوجوانی آرزوی رشد نفس و رشد معنوی میکند.**

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿١٠﴾
آنگاه که جوانان به سوی غار پناه جستند و گفتند پروردگار ما از جانب خود به ما رحمتی بخش و کار ما را برای ما به سامان رسان (۱۰)

خدا صراحتا در آیه از دو گروه و یا دو حزب نوجوان و یا جوان صحبت میکند (الْحِزْبَيْنِ).

فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾
پس در آن غار سالیانی چند بر گوشهایشان پرده زدیم (۱۱)

ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ﴿١٢﴾
آنگاه آنان را بیدار کردیم تا بدانیم **كدام يك از آن دو دسته** مدت درنگشان را بهتر حساب کرده اند (۱۲)

این جوانان و یا نوجوانان کسانی بودند که عقیده یکتاپرستی را انتخاب کرده بودند. با توجه به این که هر دو گروه، از نظر فرهنگی و سطح زندگی بسیار متفاوت بودند؛ ولی همگی در یک غار جمع شده بودند. زمانی که برای خداپرستی برخاستند(إِذْ قَامُوا)، خدا دلهایشان را استوار کرد و آن را اطمینان بخشید.

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ﴿۱۴﴾

و دلهایشان را استوار گردانیدیم آنگاه که [به قصد مخالفت با شرك] برخاستند و گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند که در این صورت قطعا ناصواب گفته ایم (۱۴)

گروهی از این جوانان کسانی بودند که بومی آن محل بودند و قبلا با آن غار آشنایی داشته اند. اما گروه دیگر کسانی بودند که در دربار زندگی میکرده اند و همگی از خانواده های درباری و متمول بوده اند.

این دو گروه جوان هر دو به یکتاپرستی رسیده بودند و خدای مهربان بطور برنامه ریزی شده ای، هر دو گروه را به هم رساند و در نهایت همگی در یک غار جمع شدند. آنان محیط زندگی خویش را ترک کردند و به یک محیط عزلت کناره گیری کردند.

وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ﴿۱۶﴾

و چون از آنها و از آنچه که جز خدا می پرستند کناره گرفتید پس به غار پناه جویید تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد (۱۶)

خدا آنان را به مدت سیصد سال شمسی به خواب میبرد و اما وقتی این دو گروه بیدار میشوند، سوالاتی را پیش هم مطرح میکنند که نکات جالبی را در بر دارد.

وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾

و این چنین بیدارشان کردیم تا میان خود از یکدیگر پرسش کنند گوینده ای از آنان گفت چقدر مانده اید گفتند روزی یا پاره ای از روز را مانده ایم [سرانجام] گفتند پروردگارتان به آنچه مانده اید داناتر است اینك یکی از خودتان را با این پول خود به شهر بفرستید تا ببیند کدام یك از غذاهای آن پاکیزه تر است و از آن غذایی برایتان بیاورد و باید زیرکی به خرج دهد و هیچ کس را از [حال] شما آگاه نگرداند (١٩)

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٢٠﴾

چرا که اگر آنان بر شما دست یابند سنگسارتان می کنند یا شما را به کیش خود بازمی گردانند و در آن صورت هرگز روی رستگاری نخواهید دید (٢٠)

یکی از آنها می پرسد که ما چه مدت داخل غار هستیم؟

یکی جواب میدهد که : روزی یا پاره ای از روز را مانده ایم

و اما یکی دیگر جواب میدهد که : پروردگارتان به آنچه مانده اید داناتر است،

این فرد در ادامه می گوید که اینک یکی از خودتان را با پولی که نزدتان است به شهر بفرستید تا ببیند کدام یک از غذاهای آن پاکیزه تر است و از آن مقداری برایتان

بخرد و برایتان بیاورد و باید زیرکی به خرج دهد و هیچ کس، از حال و مکان شما آگاه نگردد. خیلی جالب است که این طرز مخاطب قراردادن در آیه، نشان میدهد که افراد داخل غار دو گروه بوده اند و گروه اولی ، بطور مداوم در گفته هایشان، گروه دومی را مخاطب قرار میدهند. یکی از گروهها بومی آن محل بوده اند و گروه دیگر از خانواده های اشراف و درباریان بوده اند. قرآن یکی از گروهها را اصحاب الکهف می نامد و گروه دیگر را اصحاب الرقیم می نامد. مثل اینکه یکی از این گروهها آدمهای باسوادی بوده اند و سطح زندگی مرفه و متفاوتی داشته اند، طوریکه هر غذایی را نمیتوانستند بخورند. بنابراین وقتی از خواب بیدار میشوند، یکی از افراد داخل غار که بومی محلی اطراف مکان غار است، به آنها پیشنهاد میدهد که یکی از افراد خودتان، پنهانی وارد شهر شود و غذایی مناسب خودتان بخرد و برای خوردن بیاورد. طرز حرف زدن گروه اولی نشان میدهد که این دو گروه در سبک غذایی و روش تغذیه، کاملا با هم متفاوت بوده اند، طوریکه غذاهای موجود در غار که مال گروه بومی بوده است، گروه اشراف زاده نمی توانستند از آن بخورند و به آن عادت نداشته اند؛ به همین خاطر فرد بومی داخل غار ، طوری حرف میزند، انگار خودش به غذا نیاز ندارد. حتی میگوید که فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ **یکی از خودتان را با پول خودتان به شهر بفرستید تا غذایی پاکیزه تر و باب دل خودتان بیاورد. این در حالی ممکن است که افراد بومی داخل غار احتمالا غذاهایی با خود داشته اند ولی گروه اشراف زاده قادر به خوردن آن نبودند. و البته گروه بومی داخل غار با آن مشکل نداشته اند و به آن عادت داشته اند. وقتی میگوییم بومی داخل غار؛ منظور این**

نیست که این گروه برای همیشه داخل غار زندگی میکرده اند؛ بلکه گروهی بوده اند که اهل روستای دور وبر غار بوده و این غار مکان آشنایی برایشان بوده است و شاید خیلی از مواقع برای عبادت به آنجا می آمده اند. حتی یکی از بومیان داخل غار به گروه دومی می گوید که إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ یعنی اگر بر شما دست یابند، رجمتان میکنند یا به دین قبلی برتان میگردانند. این طرز صحبت کردن مشخص میکند که گوینده این سخن، خودش در خطر نیست و مثل اشراف زاده ها فراری نیست و این دو گروه یکتاپرست اتفاقی همدیگر را پیدا کرده اند. فردی در داخل غار به گروه اشراف زادگان توصیه میکند که با ورق و پول خود، به داخل شهر بروید و مقداری غذای پاکیزه تر (أَزْكَى) برای خود بیاورید (فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ) . وقتی کلمه پاکیزه تر به کار میبرد، یعنی یکی از گروهها نازپرورده بوده اند و هر غذایی را نمیتوانسته اند بخورند و به آن عادت نداشته اند. مثل بچه های شهری امروزه که عادت به خوردن بعضی غذاهای سنتی ندارند و بیشتر غذاهای فرآوری شده دوست دارند. کسانی که بومی آنجا بودند، غذاهایی ساده تر و طبیعی تر میخوردند و قطعا با طعمهایی تلختر و یا شاید بی مزه تر (و البته مفیدتر). اما گروه شهری که به داخل غار پناه برده بودند، غذاهای شیرین تر و مصنوعی تر و دارای کالری بیشتر دوست داشتند. از آنجا که این دو گروه هر دو جوان و یا حتی نوجوان و بی تجربه بوده اند، انتخاب تغذیه قسمت مهمی از زندگی آنها را تشکیل میداده است. حتی امروزه وقتی با بچه های شهری حرف میزنید، میگویند دوست داریم که در کلبه ای در جنگل زندگی کنیم و یا در یک دهات زندگی کنیم؛ اما وقتی

به مرحله عمل میرسند، غذاهای محلی و ساده نمیخورند و از گفته خود پشیمان میشوند. اما طرز بیان آیات نشان میدهد که افراد داخل غار، بی دغدغه تر و بی مشکل تر بوده اند و در کل زندگی ساده تر و کَهفی، بهتر از زندگی شهری و مصنوعی است. وابسته شدن زیاد به تمدن شهری، آدمیان را گرفتار میکند و مشکلات ناخواسته ای برایشان ایجاد میکند.

گروه بومی داخل غار به کسی که برای تهیه غذا می فرستند، توصیه میکنند که با لطافت در شهر رفتار کند. یعنی وقتی وارد شهر و یا یک تمدن شهرنشینی میشوید، باید بعضی قوانین آنجا را قبول کنید و مدارا کنید. مثلا آشغالها را در سطح شهر پرت و پلا نکنید و آن را در سطل آشغال بریزید و ...

به احتمال قوی، اصحاب کهف همان گروه بومی بوده اند. اما اصحاب رقیم، فرزندان درباری و اشراف زاده بوده اند. گروه اشراف زاده طوری پرورش پیدا کرده بودند که برای هر سوالی جواب داشتند. وقتی بین خود می پرسند که چند روز است در غار هستیم، اشراف زاده ها می گویند روزی یا چند روز. اما بومی های آن محل میگویند که خدا بهتر میداند. نشان از این داشت که دو قشر مختلف با روحیات و فرهنگ و اخلاق متفاوت، اما با هدف یکتاپرستی به هم رسیدند و فارغ از تمام تفاوتهای فرهنگی ، قومی و غذایی؛ با هم متحد شدند. اما همگی در یک سخن متحد بودند و همین سخن برای اتحاد آنان کافی بود (رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا). پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است جز او هرگز معبودی را در دعاها نخواهیم خواند که در این صورت قطعا ناصواب گفته ایم.

وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ﴿۱۴﴾

و دلهایشان را استوار گردانیدیم آنگاه که [به قصد مخالفت با شرك] برخاستند و گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند که در این صورت قطعا ناصواب گفته ایم (۱۴)

همگی متحد بودند که پروردگارشان پروردگار آسمانها و زمین است و بجز او هرگز معبودی دیگر را نخواهند خواند. همین جمله مهم و زیبا آنان را متحد کرد. این دو گروه که در زمان خود فرهنگهای متفاوتی داشته اند و گروه اشراف زاده نمیتوانستند غذای گروه بومی را بخورند؛ وقتی به زمان آینده رفتند؛ همگی از خدا خواستند که آنان را بمیراند. زیرا هر دو گروه نمیتوانستند، مردمان سیصد سال بعد از خود را تحمل کنند؛ به علت هبوط فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی آدمیان چند نسل بعد. این هم یک اتحاد دیگر بین اصحاب کهف و رقیم. سیصد سال بطور تقریبی، تقریبا هفت تا ده نسل را شامل میشود. ما انسانها فقط با انسانهای هم نسل خود راحتیم. کسانی که با اعمال جراحی زیبایی و کارهای دیگر، موقعیت سنی خود را تغییر میدهند، زندگی راحتی نخواهند داشت. کودک ، کودک است و بزرگ ، بزرگ است. با این ادا بازی ها، قاعده بازی تغییر نمی کند.

ای انسان، تو که خودت را پاکیزه تر از دیگران میدانی، اگر به زمان آینده بروی، آنان نه تو را قبول دارند و نه غذایی که میخورید را قبول دارند. تو هم اخلاق و سبک

رفتار آنان را قبول نخواهی داشت. شما تصور کنید که به صد سال آینده بروید؛ در این حالت مردمی را می بینید که نود درصدشان، اعم از زن و مرد، جراحی های زیبایی خیلی زیادی روی خود انجام داده اند و هر صد هزار نفر، قیافه های شبیه هم گرفته اند. حیا و مرزهای اخلاقی مثل سابق نیست. قطعا از چنین محیطی خوشتان نخواهد آمد و دوست ندارید آنجا زندگی کنید. آیه کهف از اعتزال صحبت میکند. عده ای نوجوان و جوان از مردم خود و از آدمیان دیگر کناره گیری میکنند و به کهف پناه می برند. اینها به نوعی یتیم شده بودند. زیرا یتیم کسی است که پشتیبان معنوی و یا مادی ندارد. آنها از خانواده های متمول و پولدار بوده اند و پشتیبان مادی خوبی داشتند ولی پشتیبان معنوی نداشتند. یتیم همیشه به معنای نبود پشتیبان مادی نیست و بلکه اصل معنای یتیم، نبود پشتیبان معنوی است.

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى ﴿٦﴾ مگر نه تو را یتیم یافت پس پناه داد (۶)

فقط خدا میتواند، پشتیبان معنوی انسان باشد. این جوانان آن موقع به این نتیجه رسیده بودند. آنان به رشد نیاز داشتند و در خانواده ها و اجتماع خود کسی نبود این معنویت را به آنها معرفی کند. در زمان ما، بعضی رسومات و قواعد اجتماعی، آزادی را از انسانها می گیرد. قواعد درباری و شهر نشینی و چشم و هم چشمی، مانع کسب معنویت میشود. اکنون در خیلی از کارها، آدمی حداقل یکی دو نمازش را از دست میدهد. بعضی سیستمهای کاری، تعداد زیادی از نمازهای روزانه را ازت می گیرد و معنویت را از آدمی میگیرد و به این طریق آدمها یتیم و بی ماوا میشوند. دربار و مقام

و منصب و عناوین نژادی و نسبی و بعضی قواعد شهرنشینی نمی گذارد که آدمیان یکتاپرست شوند. کسب معنویت فقط در شرایط خاصی امکان پذیر است و باید این شرایط را برای خود مهیا کرد.

۲. تین و زیتون:

خدای مهربان در سوره تین به نکات مهمی در مورد هبوط شرایط محیطی اشاره میکند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به نام خداوند رحمتگر مهربان

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ﴿١﴾ سوگند به انجیر و زیتون (۱)

وَطُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾و طور سینا (۲)

وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾و این شهر امن [و امان] (۳)

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾[که] براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم (۴)

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾سپس او را به پست ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم (۵)

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾مگر کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند که پاداشی بی منت خواهند داشت (۶)

فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ﴿٧﴾پس چه چیز تو را بعد [از این] به تکذیب جزا وامی دارد (۷)

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾آیا خدا نیکوترین داوران نیست (۸)

خدای مهربان انسان را در بهترین حالت و زمانبندی (أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) آفریده است. احسن التقویم یعنی بهترین زمان و بهترین مکان. انسان با توجه به مقدار سرکشی نفسش، بهترین مکان و زمان در تاریخ برایش در نظر گرفته میشود و این زمان و مکان را خدا برایمان انتخاب میکند و او بهترین انتخاب کنندگان است. اصحاب کهف که از دو قشر متفاوت جامعه بوده اند، زمانی که به زمان آینده رفتند؛ هر دو گروه نتوانستند نسل آینده را تحمل کنند؛ حتی قشر درباری و متمدن و مرفه هم نتوانستند که زمان آینده را تحمل کنند. حتما یک سری حرکات سَبُک و سخیف از آیندگان دیده اند که خود را همتراز و همسطح آنان نمی دانستند و آن محیط را مناسب خود نمی دانستند و به این خاطر از خدا خواستند که آنان را از کره زمین ببرد، زیرا تحملش سخت بود. وقتی آنها دیدند که نسل سیصد سال بعد آنها، از مسیح مجسمه ها و تصاویر و نمادهایی ساخته و مسیح را به عنوان الهه پذیرفته اند؛ پی بردند که نمیتوانند اینها را تحمل کنند و به اوج جهالت نسلهای آینده پی بردند. آنها بخاطر گرایش به خدا پرستی از جامعه زمان خود فرار کردند ولی حالا پیش کسانی هستند که ادعای پیروی از دین دارند ولی عملا برای خدا شریک قائل میشوند. همیشه در طول تاریخ، دین فقط توسط سابقون و مومنان اولیه بخوبی اجرا شده است و نسلهای بعدی، دین را منحرف کرده و آن را با شرک آلوده کردند.

و دقیقا به این خاطر است که خدا هرکسی را در بهترین موقعیت و بهترین تاریخ (بسته به شرایط روحی روانی افراد) آفریده است. اما این شرایط احسن، همیشه

احسن نخواهد ماند. اگر آدمی در چرخه نیک نباشد، شرایط محیطی احسن نخواهد ماند و به اسفل تبدیل میشود.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿۴﴾[که] براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم (۴)

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿۵﴾سپس او را به پست ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم (۵)

آخر دوره ها چنین موقعیتی است که زمانها و مکانها با هم جور نیستند. جهنم جایی است که هیچ چیزی با هیچ چیزی جور نیست و خدا این حالت را اسفل سافلین می نامد. خدا أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ **را در مقابل** أَسْفَلَ سَافِلِينَ **آورده است. البته در ادامه آیات می فرماید که این حالت برای عده خاصی پیش نخواهد آمد. کسانی که پندار نیک (**آمَنُوا**) دارند و کردار نیک (**وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**) دارند.**

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿۶﴾

مگر کسانی را که گرویده (پندار نیک انتخاب کرده اند) و کارهای شایسته کرده اند (کردار نیک) که پاداشی بی منت خواهند داشت (۶)

خدای مهربان، برای این روش، گفتار نیک را نیاورده است ، زیرا گفتار نیک، کار هر کسی نیست و پندار نیک و کردار نیک حداقل چیزی است که برای رهایی از شرایط اسفل سافلین لازم است. که اگر آدمی این دو شرط را نداشته باشد، زمانبندی ای که خدا برای او در نظر گرفته است را از دست میدهد و در آن صورت به شرایط سخت

و پستی دچار خواهد شد. در شرایط اسفل سافلین، آرامش و صلح و امنیت در جامعه و خانواده ها برقرار نیست. وقتی زمانی برسد که براحتی تغییر جنسیت داده شود و افراد در جامعه امنیت انتخاب همسر نداشته باشند، در آن صورت آن جامعه شرایط احسن التقویم را از دست داده است. فرد پیری که نماز نمی خواند و با انواع کلکها خودش را جوانتر نشان میدهد، خودش را با تقویم خدادادی وفق نمی کند و در نتیجه خود و دیگران را به شرایط سختی وارد میکند. نماز آرامش میاورد و زکات امنیت اقتصادی میاورد و جهاد، امنیت جانی میاورد و روزه امنیت و سلامتی جسمی میاورد. اینها همگی دستورات خدای رحمان هستند برای اینکه انسانها به اسفل سافلین سقوط نکنند.

خدا در سوره تین به دو میوه اشاره می فرماید. انجیر و زیتون. وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ﴿١﴾ سوگند به انجیر و زیتون (١) انجیر میوه شیرینی است و زیتون میوه تلخی است. در زندگی باید هم غذاهای تلخ خورد و هم غذاهای شیرین و هم غذاهای خوشمزه و هم غذاهای غیر خوشمزه. در زندگی هم شرایط سخت است و هم شرایط ساده. شیرینی (انجیر) نشانگر آرامش است و تلخی (زیتون) نشانگر امنیت و صلح. هر دو برای زندگی لازمند. بدون تجربه تلخ و شیرین نمیتوان آرامش و امنیت و صلح را باهم بدست آورد. همانطور که نماز لازم است، روزه و زکات و جهاد در راه خدا و قصاص هم لازم است. آدمهای با تجربه این موضوع را حتی در طریقه غذا خوردن هم درک کرده و رعایت میکنند. مثلا با هر نوع غذایی، فلفل تند و یا زیتون تلخ میخورند تا به شیرینی غذاها زیاد عادت نکنند. بچه ها معمولا این مورد را رعایت نمیکنند و خود را دچار

دیابت و بیماریهای دیگر میکنند. خدا زندگی این دنیا را در هر دو نوع شیرینی و تلخی آفریده است و هر دو لازم است. وقتی تعادل بین این دو به هم بخورد، یعنی شرایط احسن از بین رفته است. گاهی حرف حق تلخ است و ما باید خود را برای حرفهای تلخ هم آماده کنیم، که اگر چنین نباشیم، نامتعادل میشویم و تنظیم روان ما به هم میخورد (تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ)**. توصیه به حق و توصیه به صبر، دو آیتم مهم چرخه نیک هستند که برای هر زندگیی لازم هستند.**

چرخه نیک= پندار نیک+کردار نیک+گفتار نیک+گفتار صبر

قرآن کتابی است دارای دستورات شیرین و بشارت و همزمان دستورات تلخ هم دارد. اما بطور کلی دستورات انجیل شیرین و بشارت است ولی دستورات تورات همراه با تلخی است. مسیحیانی که فقط دستورات انجیل را اجرا میکنند و به تورات توجه نمی کنند، متعادل بار نمی آیند و به انواع عرفانهای شرقی و شیطانی و مدیتیشن گرایش پیدا میکنند. از طرف دیگر، یهودیانی که به دستورات انجیل بی توجهی میکنند، خشک و خشن و بیرحم بار می آیند. قرآن ترکیبی از انجیل و تورات و زبور و صحف و کتابهای تمام پیامبران در طول تاریخ بشریت را در خود دارد که از این جهت یک معجزه است و کتاب مفصل و کاملی است و قرآن دارو و دوای دردهای روانی بشریت را در خود دارد.

قبلا مردم یک کوچه و حتی خیابان همدیگر را با نام میشناختند ولی حالا مرزبندی ها عوض شده است و حتی همسایه از همسایه خبر ندارد. اینها نمونه روال تدریجی هبوط

شرایط محیطی و اجتماعی است. مرزبندی ها حساستر و دقیقتر شده است. قبلا برای خرید زمین، یک سنگ پرتاب میکردند، تا مسافت سنگ پرتاب شده، را قیمت گزاری میکردند و میفروختتند؛ اما حالا زمین خدا را با سانتی متر میفروشند! مرزبندی ها حساستر شده است و زندگی ها به جزئیات بیشتری وابسته تر شده است. رفتار بچه ها تلخ تر شده است؛ اکنون اکثر بچه ها، سوال را با سوال جواب میدهند. اکنون در یک شهر بزرگ، اگر حتی هیچی نخوری و هیچ حرکتی نکنی، باز هم هزینه های زیادی برایت میاید. شیرینی ها و تلخی ها (تین و زیتون) پیچیده تر شده اند و به سادگی بدست نمی آیند.

از زمان آدم تا پیامبر نوح، آرامش و امنیت و صلح عجیبی برقرار بود و زندگی روی زمین واقعا لذت بخش بود. بعد از طوفان نوح؛ شرایط محیطی زمین تا حدی تغییر کرد. در تورات ذکر شده است که پیامبر نوح درون کشتی حین طوفان، کبوتر را رها کرد و بعد از چند روز کبوتر با شاخه ای زیتون برگشت. شاخه زیتون شروع شرایط سخت و تلخ بعد از طوفان بود. نشان از این داشت که مردم برای زندگی، علاوه بر شیرینی، تلخی های زیادی هم خواهند داشت و تلخی بر شیرینی برتری می یابد. دیگر آدمیان، به اندازه غذا و حتی بیشتر، به صلح و کردار نیک و گفتار نیک نیاز دارند.

۳. بیشتر مردم هبوط میخواهند:

وقتی یاران غار، بیدار شدند، نتوانستند مردمان آینده را تحمل کنند و از خدا خواستند که آنان را بمیراند. به احتمال قوی، نسل جدید بعد از سیصد سال، از نظر اخلاقی و فرهنگی و ایمانی سقوط سنگینی کرده بوده اند و جامعه جدید، برای یاران غار قابل تحمل نبود. بر همین سبک، نسل آینده هم برای ما قابل تحمل نخواهد بود. این که دقیقا چه نوع هبوطی پیش آمده بود را فقط خدا میداند ولی براساس تجربیات جامعه خودمان، میتوان یک ترسیم کلی از آن بدست آورد. اما چرا این هبوط پیش میاید؟ زمانهایی میرسد که حیله های شیطان خیلی زیاد میشود و در نتیجه انسانها زندگیشان به هم میریزد. در این حالت، شیاطین ضعیف تر میشوند و اما در عوض محیط اجتماعی و زیستی انسانها هم هبوط پیدا میکند. وقتی مردم دچار فشار روانی شوند و نتوانند هواها و هوسهای خود را کنترل کنند؛ حتی از دست خود خسته میشوند و ناخودآگاه دلشان هبوط میخواهد. آنها هبوط میخواهند تا از آن وضعیت نجات یابند. این یک نوع دیوانگی است، زیرا دیوانگی بروز رفتارهایی است که برای خودت هم قابل کنترل نیست.

اکنون در زمانه ما این حالت پیش آمده است. مردم از هر نظر نا آرامند و فقط یک هبوط میتواند آنان را آرام کند. بعضی آدمها در حین درگیری، تا کتک نخورند، آرام نمیشوند. آدمیان در حالت کلی، بعضی مواقع، فقط یک سقوط و هبوط و یک جنگ میتواند آنان را آرام کند. جامعه جهانی، بعد از جنگهای جهانی گذشته و کشته دادن بسیار، تا مدتی، آرامش نسبی پیدا میکرد.

زمانی که آدم و حوا در بهشت، نافرمانی خدا را کردند و به نفس خود ظلم کردند، از آنجا هبوط یافتند و به زمین منتقل شدند. زیرا ظالم به نفس، نمیتواند خود را در محیطی مثل بهشت تحمل کند و ناچارا محیط زندگی آنان نزول و هبوط یافت و به زمین منتقل شدند، تا انسان خود را تحمل کند و فرصت برگشت و توبه پیدا کند.

قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۲۳﴾

گفتند پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلما از زیانکاران خواهیم بود (۲۳)

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۲۴﴾

فرمود فرود آیید که بعضی از شما دشمن بعضی [دیگر]ید و برای شما در زمین تا هنگامی [معین] قرارگاه و برخورداری است (۲۴)

یکی از خواص هبوط این است که عداوت بین انسانها زیادتر میشود. دوستی و نزدیکی بین جامعه انسانی روز بروز تنگتر و کمتر میشود. هبوط درون زمینی هم اینطوری است. بشر تا قیامت، دفعات دیگری داخل همین زمین هبوط پیدا میکند و روز به روز صفا و صمیمیت بین انسانها و خانواده ها کمتر میشود.

انسانها خودشان هبوط درون زمینی را انتخاب میکنند. جهنم آخرین هبوط و هبوط نهایی خواهد بود. اصلا از یک جنبه دیگر، انسانها خودشان به دلخواه خود جهنم را انتخاب میکنند، زیرا آنان بارهای زیادی برای خود درست میکنند و فقط جهنم میتواند آنان را پذیرا باشد. آتش جهنم عذاب است ولی از بُعد دیگر، یک پناهگاه و ماوا هم است (مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ).

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

پس امروز نه از شما و نه از کسانی که کافر شده اند عوضی پذیرفته نمی شود جایگاهتان آتش است آن سزاوار شماست و چه بد سرانجامی است (۱۵)

انسانها خودشان، به دلخواه خود این پناهگاه و دوست را انتخاب میکنند. با مطالعه قرآن متوجه خواهیم شد که در روز آخرت، کسانی که توبه نکرده اند، از بس که تحت فشار روانی قرار دارند؛ تنها با آتش جهنم آرام میشوند و به همین خاطر به این ماوا و مولا روی می برند. هر چند که مترجمین قرآن، کلمات ماوا و مولا را طور دیگری معنا کرده اند؛ اما خود کلمه عربی قرآن برای ما ملاک است و معنای اصلی را از آن می گیریم و ترجمه ها برای ما اعتبار قطعی ندارند.

انسانها قبلا به هم دیگر نزدیکتر بودند ولی اکنون روز به روز از هم فاصله می گیرند و برای هم بیگانه تر میشوند. عفت و حیا در اجتماع و خانواده ها کمتر شده است و به همین خاطر افراد از هم فاصله می گیرند، تا از شرّ همدیگر در امان باشند. دیگر کودکان و نوجوانان اهمیت سابق را برای والدین خویش قائل نیستند. اینها همگی روش جدیدی را برای زندگی ایجاد میکند و در نتیجه انسانها برای همدیگر غیر قابل تحملتر و بالتبع تنها تر میشوند و در نتیجه شرایط زندگی هبوط میکند و شرایطی پیش میاید که انسانها از همدیگر دورتر شوند تا که برای همدیگر قابل تحملتر شوند. وقتی از هبوط اجتماعی و خانوادگی صحبت میشود؛ منظور این نوع تغییرات است.

هر انسانی که سرنوشتش جهنم باشد، به این خاطر به جهنم میرود، چونکه به آن نیاز دارد و این تنها راه است برایش. به همین خاطر خدا جهنم را برای اهل جهنم مَأْوَا **و** مَوْلَا **می نامد. مردم به دلخواه خود جهنم را انتخاب میکنند. یک خلافکار با ذهن مسموم و بیمار باید حبس شود تا به دیگران آسیب نرساند؛ جهنم چنین جایی است. اما بهشت جایی طبیعی و ساده است و انسان در بهشت از هرگونه دغدغه فکری بدور است. بهشت جای نفسهای سرکش نیست. همانطور که شیطان از بهشت اخراج شد. وقتی شیطان از بهشت اخراج شد، فقط او اخراج نشد؛ بلکه تمام کسانی که فریب او را خورده بودند، بالتبع اخراج شدند.**

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿١٣﴾

فرمود از آن [مقام] فرو شو تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی (۱۳)

این نوع هبوط در جهنم هم ادامه خواهد داشت و آخرین درجه آن اسفل سافلین است. افراد در جهنم ، باز هم هبوط پیدا میکنند و از طبقات و مراحل مختلف جهنم به شرایط بدتر هبوط پیدا میکنند.